

هدف آمریکا از حمله ی نظامی به عراق



امروز مسئله ی خلع سلاح رژیم عراق به داغ ترین خبرهای رسانه های گروهی جهان بدل گشته است و گرچه هنوز گروه خلع سلاح سازمان ملل متحد در عراق به کار خویش پایان نداده و گزارش نهائی خویش را به سازمان ملل متحد تقدیم نکرده است ، اکثریت بسیار بزرگی از صاحب نظران سیاسی جهان حمله ی نظامی به عراق را امری حتمی می دانند.

بعد از جریانات تروریستی یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ دولت آمریکا مبارزه با تروریسم جهانی و در درجه ی اول مبارزه با سازمان تروریستی القاعده و رهبر آن بن لادن و تمام حامیان جهانی اش را در صدر اهداف خویش قرار داد. این حملات تروریستی و تلفات وحشتناک آن چنان افکار عمومی جهان را تحت تأثیر قرار داد که تمامی جهان یکصدا خواستار نابودی رژیم طالبان و سازمان القاعده شد. آمریکا با موافقت شورای امنیت سازمان ملل متحد و مشارکت مستقیم یا غیر مستقیم بسیاری از کشورهای جهان برای از بین بردن رژیم طالبان و سازمان القاعده که روزگاری با کمک های اقتصادی - نظامی خود آمریکا برای مقابله با اشغال نظامی افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی بوجود آمده بود، به افغانستان حمله نمود .

رژیم قرون وسطی ای طالبان در زیر ضربات سهمگین نظامی آمریکا چندان مقاومتی از خود نشان نداد و نیروهای اتحادیه ی شمال قادر گشتند در سایه ی حملات هوائی بی امان آمریکا و متحدینش شهرهای افغانستان را یکی پس از دیگری تسخیر نمایند و حکومتی را که مهره های اصلی آن در " کنفرانس آلمان " با توافق آمریکا و کشورهای اتحادیه ی اروپا و روسیه و بعضی لز کشورهای منطقه از جمله ایران تعیین شده بودند ، بر سر کار آوردند.

آمریکا از تسخیر افغانستان ۳ هدف را تعقیب می نماید. یکی تغییر چهره سیاسی منطقه ، دو دیگر تأمین امنیت خطوط انتقال نفت کشورهای حوزه ی بحر خزر به اقیانوس هند و سر انجام استفاده از شرایط ژئو - استراتژیکی استثنائی افغانستان برای ایجاد پایگاهی نظامی و احتمالاً اتمی در برابر چهار قدرت اتمی روسیه ، چین ، هندوستان و بویژه کشور مسلمان پاکستان .

به باور صاحب‌نظران سیاسی جهان گرچه آمریکا در افغانستان به تمامی اهداف کوتاه مدت خویش دست یافته است ، لیکن در دستگیر ملا عمر و بن لادن و تلاشی سازمان القاعده نا موفق بوده است و از این رو برای حفظ چهره خویش در افکار عمومی جهان و بویژه غلبه نمودن بر تحقیری که حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ گریبان گیر مردم آمریکا نموده است ، می باید به مبارزه با مسببین حملات تروریستی مزبور ادامه دهد و از آنجا که گویا عراق با سازمان القاعده همکاری می کند و از سوی دیگر دارای سلاح های شیمیائی و میکروبی است و دست یابی سازمان القاعده به سلاح های فوق امنیت جهان را با خطری جدی روبرو می نماید ، می باید رژیم عراق خلع سلاح گردد و اگر هم آزادانه تن به این خلع سلاح نداد باید بزور و از طریق حمله ی نظامی به این مهم جامه ی عمل پوشانده شود .

جورج دبلیو بوش برای توجیه این حمله خطاب به افکار عمومی جهان می گوید که صدام حسین از سلاح های شیمیائی خویش بر علیه همسایه اش ایران و حتی اکراد کشور خویش در شهر حلبچه استفاده نموده است و وظیفه ی جهان متمدن و دمکرات آن است که جلوی این اعمال غیر انسانی را بگیرد . اگرچه این سخنان ظاهری انسان دوستانه دارند . اما برای آنان که حتی از دور دستی بر آتش دارند این سؤال را مطرح می نمایند که چرا دولت وقت آمریکا در همان زمانی که صدام حسین دست به چنین جنایات هولناکی می زد نه تنها کوچکترین اعتراضی به وی ننمود ، بلکه برعکس آقای دونالد رامزفلد وزیر دفاع کنونی آمریکا همه هفته به همراه تتی چند از جاسوسان سازمان سیا مخفیانه به ملاقات صدام حسین می رفت و تازه ترین عکس های ماهواره ای از تأسیسات نظامی - اقتصادی و نوار مکالمات تلفنی رهبران نظامی ایران را در اختیار وی قرار می داد . (فیلم های این تماس ها اخیراً از سوی برنامه های مختلف تلویزیون آلمان پخش گردیده اند) .

در این واقعیت که صدام حسین حتی ابتدائی ترین حقوق انسانی را از طریق بی پرده ترین اشکال ارباب و سرکوب زیر پا می نهد و برای پیشبرد اهداف خود از هیچ جنایتی رویگردان نیست نمی توان کمترین شبهه ای داشت . در این اصل نیز که عراق سلاح های شیمیائی و میکروبی دارد نمی توان شکی کرد و حرف آمریکا در این مورد صحیح است زیرا خود بخوبی می داند چه مقدار از این سلاح ها را در اختیار عراق نهاده است . با این وجود رژیم عراق را نمی توان نه از دیدگاه سیاسی - اجتماعی و نه از دیدگان مذهبی بهیچ طریقی با سازمان القاعده و بن لادن مرتبط نمود . گزارش سازمان جاسوسی انگلیس یعنی اینتلجنس سرویس در تاریخ سوم فوریه سال جاری مبنی بر عدم رابطه میان رژیم عراق و سازمان القاعده مؤید این نظر است .

جرج دبلیو بوش چندی پیش در مقابل کنگره آمریکا قول داد که مدارک لازم جهت اثبات رابطه میان رژیم بغداد و سازمان القاعده را در روز پنجم فوریه از طریق آقای کولین پاول وزیر امور خارجه اش در اختیار شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار دهد . اما در روز موعود آقای کولین پاول هم با تمام کوشش هائی که کرد نتوانست دلیل دنیا پسندانه ای ارائه دهد و این ادعای وی نیز که دلایل محکم تر را نمی تواند بخاطر منافع امنیتی آمریکا ارائه نماید ، کسی را متقاعد نکرد .

اما اگر رژیم عراق با سازمان تروریستی القاعده رابطه ای ندارد ، پس قصد واقعی آمریکا از حمله به عراق چیست ؟

می دانیم پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ، ایالات متحده آمریکا به تنها ابرقدرت جهان بدل گردید . این ابر قدرت با دکترین گلوبالیسم یعنی جهانی شدنی که مفهوم صحیح تر آن آمریکائی شدن جهان است ، سعی دارد به اقتصاد جهان چهره ی تازه ای بخشد . اما برای دستیابی به این مهم می باید چهره ی سیاسی کشورهای در حال رشد بویژه کشورهای نفت خیز خاورمیانه که همگی آنها در زمره ی کشورهای اسلامی هستند، نیز تغییر یابد ، تنها با این تغییر چهره ی سیاسی است که فرمانروائی بازار نا متعادل جهان فراگیر بر مهمترین ذخائر نفتی جهان تحقق خواهد یافت .

اما کشورهای نظیر روسیه و چین بعنوان رقبای دیرین آمریکا و اتحادیه ی اروپا بعنوان رقیب جدید برای خود نقشی و در نتیجه منافی در خاورمیانه قائلند و در صورتیکه از قدرت اقتصادی - نظامی لازم برخوردار باشند حاضر نخواهند بود به آمریکائی شدن خاورمیانه گردن نهند . پس دولت آمریکا می باید تا کشورهای روسیه و چین ضعیف هستند و درگیر مشکلات خویش و اروپای متحد نیز به عنوان رقیب قدرتمند آینده هنوز دوران طفولیت را از سر می گذراند ، وارد عمل گردد و کار را یکسره کند . برای این مهم چه بهانه ای بهتر از تروریسم جهانی و سازمان القاعده و رژیم جنایتکار صدام حسین .

جرج دبلیو بوش و دیگر دولتمردان آمریکا از ساقط نمودن حکومت ضد انسانی صدام حسین و جایگزین نمودن حکومتی دموکراتیک در عراق و گسترش این " دموکراسی " در سراسر خاورمیانه سخن می گویند . این سخنان را آقای آسموس مغز متفکر و ایدئولوگ دولت آمریکا چنین تفسیر می نماید . جنگ عراق نقطه ی پایانی سیاست آمریکا در خاورمیانه نخواهد بود . آمریکا می باید بعد از حل مسئله ی عراق به مشکل کشورهای عربستان سعودی ، ایران ، سوریه ، لیبی و مصر بپردازد . آسموس علناً می گوید : **" ما آنقدر دیوانه نیستیم که امروزه مسئله ی عراق را حل کنیم و بیرون برویم و دهسال دیگر برای حل مسئله ی کشورهای دیگر منطقه بار دیگر شاهد همین خیمه شب بازی کنونی باشیم ."** (بنقل از مصاحبه آقای آسموس با برنامه ی دوم تلویزیون آلمان در دوم فوریه ۲۰۰۳) .

روشن است که دولت آمریکا می خواهد همچون در جنگ گذشته عراق با نمایندگی از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد و پشتیبانی کشورهای عضو آن به عراق حمله نماید . این عمل سه مزیت عمده برای آمریکا دارد . یکی آنکه چهره اش را بعنوان کشوری تابع و مجری تصمیمات سازمان ملل در افکار عمومی جهان حفظ می نماید . دیگر آنکه همچون جنگ گذشته بخش اعظم مخارج جنگ را بگردن دیگران می اندازد و بدینوسیله انبارهای تسلیحاتی خویش را بخرج دیگر کشورهای جهان خالی می نماید و سرانجام آنکه همچون مورد افغانستان بعد از فیصله ی کار رژیم عراق ، وظیفه حفظ صلح و حفاظت از حکومت جدید را که در ضمن خطرناک ترین مرحله جنگ خواهد بود ، به آنها واگذار نماید . از اینرو نیز سعی دارد تا شورای امنیت را وادار نماید در روز چهاردهم فوریه ۲۰۰۳ قطعنامه جدیدی حاوی اوتیماتوم تنیدی صادر نماید تا دست آمریکا برای حمله به عراق باز گذاشته شود. دونالد رامزفلد در ملاقاتی با سیلویو برلوسکونی نخست وزیر ایتالیا قبل از کنفرانس امنیتی مونیخ ، در تاریخ هفتم فوریه اعلام نمود که از دید آمریکا تمام کوشش های دیپلماتیک حل مسئله ی عراق با شکست روبرو گردیده است . لیکن روسیه ، چین و فرانسه اعلام نموده اند که می باید برای اجرای قطعنامه ی ۱۴۴۱ پافشاری نمود و با صدور قطعنامه ی جدیدی مخالف اند .

آنچه جلوی همراهی و همدلی روسیه، چین و فرانسه که همه از دارندگان حق "وتو" در شورای امنیت می باشند و آلمان که در طول سال جاری عضو این شورا است و فعلاً نیز ریاست آن را بعهده دارد، را با آمریکا می گیرد نه سرنگونی رژیم صدام و جایگزینی اش توسط حکومتی دست نشانده، که بی شتر همانگونه که قبلاً اشاره شد نقشه های ماجر اجویانه ی دولت آمریکا برای دیگر کشورهای منطقه است. کشورهای که روسیه، چین، آلمان و بویژه فرانسه در آنها منافع حیاتی دارند.

مخالفت دو کشور اصلی اتحادیه ی اروپا یعنی آلمان و فرانسه، آمریکا و انگلیس را بر آن داشته که در تماس های مستقیم با کشورهای اروپایی عضو و یا منتظر عضویت در اتحادیه، بیش از ۱۸ کشور را به جبهه ی خویش جلب نمایند. وجود کشورهای چون اسپانیا، ایتالیا، پرتغال و دانمارک در میان کشورهای مزبور نشان از شکاف عمیقی است که در اتحادیه ی اروپا بوجود آمده است. شکافی که روز بروز آلمان و فرانسه را به افراد بیشتری می کشاند.

تمام شواهد همانگونه که قبلاً نیز اشاره رفت حاکی از آن است که آمریکا به همراه متحدینش به عراق حمله خواهد کرد. اگر هم چندی پیش با تمديد مهلت خلع سلاح عراق توسط گروه خلع سلاح سازمان ملل موافقت نمود تنها و تنها بدان خاطر بود که هنوز تمامی نیروهای نظامی لازم را نتوانسته بود به منطقه منتقل نماید و خواه و نا خواه به زمان بیشتری نیاز داشت، اما اکنون دیگر تمامی شرایط لازم برای حمله فراهم گردیده است و درست بهمین خاطر نیز جورج دبیلو بوش اعلام نمود که بازی به پایان خویش نزدیک می شود و روز ۱۴ فوریه ۲۰۰۳ را بعنوان آخرین مهلت برای اینکه صدام حسین ثابت نماید که تمامی سلاح های شیمیایی و میکروبی خویش را نا بود نموده است، اعلام نمود. حال یا شورای امنیت سازمان ملل متحد به حمله ی به عراق رأی خواهد داد که در این صورت همه چیز "بخوبی و خوشی" حل خواهد شد و در غیر اینصورت آمریکا به همراه متحدین اروپایی و جهانی اش مستقیماً وارد عمل خواهد شد که در چنین صورتی آلمان و بویژه فرانسه بازندگان اصلی این بازی خواهند بود.

روپائی که آمریکا برای منطقه ی خاور میانه در سر می پروراند نشان می دهد که رهبران این کشور با آن منش ششلول بندان غرب وحشی خویش گویا نمی خواهند هیچگاه از گذشت روزگار درس عبرتی گیرند و فراموش کرده اند که در کره، ویتنام، لائوس، کامبوج و یا سومالی چه بر سرشان آمده است. ممکن است عراق از پا افتاده را (که از پا افتادگی اش نتیجه ی بدون گریز سیاست های نابخردانه ی صدام حسین می باشد) بتوان با حمله ای به خاک و خون کشید. لیکن کشورهای دیگر منطقه و بویژه ایران از خمیره ای دیگرانند و برای آمریکا حد اقل تجربه ی ویتنامی دیگر.

درست است که جمهوری اسلامی برای احدى جز "خودی ها" هیچگونه حق حیات سیاسی قائل نیست و با انحصار گرائی های نابخردانه ی خویش همه و بویژه نسل جوان را جان بلب گردانیده است. اما اکثریت قریب به اتفاق همین جان بلب رسیدگان بر این اصل درست که وظیفه منتج از حق است، حد اقل در مورد دفاع از آب و خاک خویش اعتقادی ندارند و با وجود تمامی بی حقوقی سیاسی، اجتماعی شان حاضرند با افتخار در راه میهنشان انجام وظیفه نمایند و جان ببازند و تن به خفت سر نهادن بر درگاه بیگانه را ندهند و در واقع بهیچوجه حاضر نیستند هیئت حاکمه را مساوی و برابر با وطنشان ایران تلقی کنند. بهترین

دلیل این مدعا پایداری ها و از جان گذشتگی های فرزندان میهن در تجاوز ناجوانمردانه ی عراق به خاک میهنمان است .

ایرانیان وطن دوست بخوبی بر این اصل آگاهی دارند که رژیم ها و دولت ها می آیند و می روند ، ولی این وطن است که باید پایدار بماند . ما سوسیالیست های ایران بر این نظریه که مبارزه علیه سیاست و عملکرد جناح های سرکوبگر هیئت حاکمه را نباید به مبارزه علیه استقلال و تمامیت ارضی ایران تبدیل نمود .

متأسفانه بخش بسیار کوچکی از ایرانیان چنان از انحصارگری ها و عملکردهای سرکوب گرانه جمهوری اسلامی جان بلب گشته اند که دل در گرو بیگانگان نهاده اند و آرزوی تعرض آمریکا به منطقه و حل مسئله ی ایران به نفع خویش را در سر می پروراند . برای اینان دیگر مهم نیست که استقلال ، تمامیت ارضی و یا بخش اعظمی از ثروت ملی ایران قربانی گردد . اینان حاضرند بر خرابه ها و یا تکه هایی از اندام میهن هم که باشد حکومت رانند .

در روایات آمده است که دو زن به ادعای مادری کودکی بدآوری به نزد حضرت سلیمان رفتند . سلیمان بعد از ساعت ها سؤال و جواب موفق به یافتن مادر واقعی کودک نگردید و از این رو نیز حکم به دو شقه کردن کودک و سپردن هر شقه ای به یکی از آن دو زن داد . یکی از زنان با این حکم سلیمان موافقت کرد . لیکن زن دیگر اشک ریزان سر بدامان سلیمان نهاد و از وی خواست که از دو شقه کردن کودک چشم پوشی نماید و او با طیب خاطر از ادعای مادری کودک دست بر خواهد داشت . سلیمان خطاب بوی گفت اکنون دریافتم که مادر واقعی کودک تو هستی زیرا حاضر شدی برای حفظ سلامت وی از حق خویش چشم پوشی نمایی و زن دیگر را که بنا حق ادعای مادری کودک را نموده بود ، سیاست کرد .

با توجه به توضیحاتی که اشاره رفت ، ما سوسیالیست های ایران بر این نظریه ، آنان که واقعاً دل در گرو میهن و سعادت مردمش دارند حاضرند از هرگونه حقی برای خویش چشم پوشی نمایند و تا ابد در تبعید و در بدری بسر برند و در عوض میهن و مردمان آن را از هر گزندی مصون دارند و هرکس جز این کند هدفی جز دستیابی به منافع زود گذر خویش نخواهد داشت و چنین مباد .

فریبرز جعفر پور

۲۲ بهمن ۱۳۸۱

Socialistha@ois-iran.com

www.ois-iran.com

